بسم‌اللّٰه الرّحمن الرّحیم

اَلحَمدُ لِلِه رَبِّ العالَمینَ وَ صَلَّی اللهُ عَلی سَیِّدِنا وَ نَبِیِّنا وَ حَبیبِ اِلهِنا اَبِی‌القاسِمِ مُحَمَّدٍ صَلّی اللهُ عَلَیْهِ وَ عَلی آلِهِ الطّاهِرِینَ سِیَّما بَقِیَّةُ اللهِ الاَعظَم مَولانَا حُجَّةِ ِبنِ الحَسَن عجّلَ الله تَعالی فَرَجَهُ وَ لَعنَةُ اللهِ عَلی اَعدائِهِم اَجمَعینَ اِلی قِیامِ یَومِ الدّین

یه کسی پرسید که نماز که می‌خوانم صحیح هم خواندم به نظر خودم و بعد نماز شب که می‌خواهم بخوانم اون نمازهایی که خواندم همون ها را اعاده می‌کنم نماز ظهر و عصر و مغرب و عشا را که خواندم بجای نافلۀ شب همون ها را اعاده می‌کنم این کار خوبی ست انجام می‌دهم؟تقریبا نظیر این سوال را از یکی از آقایان فقها سوال کرده بودند که حالا به این کیفیت که نماز که می‌خوانم صحیح می‌خوانم اما حضور قلب نداشتم مثلا دوباره میخوام اعاده کنم همون نماز مغرب و عشا را که خواندم صحیح هم خواندم منتهی حضور قلب نداشتم میشه دوباره اعاده کنم این را؟ جواب دادند نه این مسئله محل اشکاله به این کیفیت تعریف کرده اند این محل اشکاله میخوایم اعاده کنیم همون نمازی که صحیح خوانده ایم.یعنی دلیل نداریم برای اینکه جایز باشه این کار.اعاده در جایی ست که احتمال صحیح بودن نماز را نمیده یا کسی نماز فرادی خوانده صحیحا بعد میخواد با جماعت اعاده کند عیبی نداره حالا یا امام میشه یا مأموم میشه و یا اینکه با جماعت هم خوانده صحیحا حالا با جماعت دیگری میخواد مأموم بشه گفتند اشکالی نیست حالا در اینکه با جماعت خوانده امام بوده دوباره میخواد امام بشود برای جماعت دیگری این اختلافه بین آقایان بعضی فتوا به جواز میدن بهرحال راجع به این مسئله کسی با حضور قلب نخوانده بخواد اعاده کند این را فرموده اند که دلیل بر جوازش نداریم محل اشکاله نماز خوانده دیگه صحیحا خوانده منتهی حضور قلب رعایت کند که بعدش حضور قلب داشته باشه چون اگر بخواد این کار را بکنه به وسوسه میفته میگه این هم نشد دوباره میخواند این گرفتار وسواسی میشه نه نیازی نیست همان نماز صحیحا که خوانده صحیحا خوانده تمام شده ولو حضور قلب هم نداشته باید رعایت کند که بعدا با حضور قلب بخواند نه اینکه اون را دوباره اعاده کند.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

وَ لَو دُخِلَت عَلَیهِم مِن أَقْطَارِهَا ثُمَّ سُئِلُوا الفِتْنَةَ لَآتَوْهَا وَ مَا تَلَبَّثُوا بِهَا إِلَّا یَسِیراً [[1]](#footnote-1)1

راجع به جنگ احزاب بود که هفتۀ پیش هم خواندیم آیاتش را یه جنگی بود که شدیدا در زحمت افتادند مسلمان ها چون همۀ گروه ها و قبائل با هم همدست شدند و حمله به مدینه آوردند که به کلی سرکوب کنند مسلمین را در محاصره قرار دادند مسلمان ها را و مسلمان ها هم دور شهر خندق کندند که اونها نتوانند وارد شهر بشوند و خیلی در شدت بودند که فرمود هُنَالِکَ ابتُلِیَ المؤمِنُونَ[[2]](#footnote-2)2 در این صحنه خیلی اهل ایمان مبتلا شدند مورد آزمایش شدید قرار گرفتند

وَ زُلْزِلُوا زِلزَالاً شَدِیداً [[3]](#footnote-3)1 خیلی تکان خوردند خیلی اضطراب درشان پیدا شد خب این صحنۀ امتحانی بسیار شدیدیه که نشان می‌دهد هر کسی باید مراقب این باشه اصلا سنت خداوند سنت امتحان است هر کسی هر گروهی را مورد امتحان قرار میده که مراقب باشه که انسان در این صحنه نلغزد چون ممکن نیست کسی ادعای ایمان کند ما رهایش کنیم أَحَسِبَ النَّاسُ أَن یُترَکُوا أَن یَقُولُوا آمَنَّا وَ هُم لَا یُفتَنُونَ [[4]](#footnote-4)2 گمان کرده اند به صرف ادعای ایمان رها می‌کنیم و اونها را مورد فتنه و آزمایش قرار نمی‌دهیم؟ اینطور نیست وَ لَقَد فَتَنَّا الَّذِینَ مِن قَبْلِهِم [[5]](#footnote-5)3 ما همه را مورد امتحان و آزمایش قرار داده ایم فَلَیَعلَمَنَّ اللهُ الَّذِینَ صَدَقُوا وَ لَیَعْلَمَنَّ الکَاذِبِینَ [[6]](#footnote-6)4 باید صحنۀ امتحان پیش بیاد تا صف صادقین از صف کاذبین جدا بشود این باید باشه ولذا در جنگ احزاب این صحنۀ بسیار شدید و لغزنده پیش آمد برای مسلمان ها تزلزل در افکارشان پیدا شد و راستی جدا شدند این صفوف از همدیگر. صف مومنین راستین که صادق بوده اند اینها از بذل مال و جان دریغ نداشتند در این راه صف دوم صف منافقین اینها در داخل مسلمان ها بودند ولی ایمان نداشتند تظاهر به اسلام می‌کردند و اینجا نفاقشان خوب بارز شد در این صحنۀ امتحان و دستۀ سوم هم ضعیف الایمان بودند نه مومن صادق بودند نه منافق منافق هم نبودند اونها ضعیف الایمان بودند اینها هم به تزلزل افتادند ولذا توی اینها گروه هایی بودند که اخلال می‌کردند به انحاء مختلف گاهی به مسلمان ها می‌گفتند شما ضعیفید کم هستید عدۀ شما کمه عدۀ شما ضعیفه شما نمی‌توانید با یک دشمن قهار مجهزی در بیفتید برگردید یَا أَهلِ یَثْرِبَ لَا مُقَامَ لَکُم فَارْجِعُوا[[7]](#footnote-7)5 بیخود خود را به زحمت نیافکنید برید سر خانه ها و زندگی تان و بعضی می‌آمدند به حسب ظاهر از پیامبر اجازه می‌گرفتند ما می‌خواهیم بمانیم با شما ولی خانۀ ما تنهاست زن و بچه های ما تنها هستند و در و پیکر ندارد خانه های ما می‌ترسیم مورد هجوم دشمن قرار بگیرد ما بریم خانه هایمان و خدا فرمود دروغ می‌گویند اینها وَ مَا هِیَ بِعَورَةٍ[[8]](#footnote-8)6 ادعا می‌کنند که خانه های ما عورته ولی درست نیست إنْ یُرِیدُونَ إِلَّا فِرَاراً [[9]](#footnote-9)7 می‌خواهند فرار کنند از این جهته بعد اشخاص گروه ها مختلف بودند حالا می‌فهمید اینها به قدری ضعیف النفس بودند که اگر لشکر دشمن هجوم می‌آورد به داخل مدینه میشد مدینه را درست اشغال می‌کرد و به اینها پیشنهاد می‌کردند که حالا بیایید تسلیم ما بشوید از توحید دست بردارید و مشرک بشوید قبول می‌کردند به قدری ضعیف الایمان هستند که اگر دشمن وارد شهر بشود و به اینها پیشنهاد کنند که بیایید دست از توحید بردارید و همرنگ ما بشوید قبول می‌کنند انقدر ضعیفند اندکی تأمل می‌کنند اون را قبول می‌کنند وَ لَو دُخِلَت عَلَیهِم مِن أَقْطَارِهَا اگر مدینه مورد هجوم اینها قرار بگیرد و دشمن از اطراف و اقطار وارد مدینه بشود ثُمَّ سُئِلُوا الفِتْنَةَ بعد از این مردم ضعیف الایمان تقاضای فتنه کنند یعنی شرک و کفر پیشنهاد کنند حالا بیایید از توحید دست بردارید با ما همرنگ بشوید و به شرک درآیید لَآتَوْهَا می‌پذیرند اگر پیشنهاد کفر به اینها بکنند می‌پذیرند حالا فتنه را بعضی ها کفر و شرک معنا کردند بعضی هم جنگ بر علیه مسلمین اگر از اونها بخواهند که بیایید با ما همراه بشوید با مسلمان ها بجنگیم قبول می‌کنند فرق نمیکنه حالا فتنه را به معنای شرک و کفر معنا کنیم یا به معنای جنگ بر علیه مسلمین قبول می‌کنند وَ مَا تَلَبَّثُوا بِهَا إِلَّا یَسِیراً [[10]](#footnote-10)1اندکی تأمل می‌کنند بعد قبول می‌کنند یعنی جوری نیست که مقاومت کنند در مقابل دشمن و گوهر ایمان خودشان را حفظ کنند اینجور نیست انقدر سست اند که زود از دست می‌دهند گوهر ایمان را و توحیدشان مبدل به شرک میشه در حالتی که اینها با ما عهد بسته بودند که ثابت بمانند وَ لَقَد کَانُوا عَاهَدُوا اللهَ مِن قَبلُ لَا یُوَلُّونَ الأدْبَارَ[[11]](#footnote-11)2 اینها قبلا با خدا پیمان بسته بودند که پشت به دشمن نکنند در مقابل دشمن تسلیم نشوند عهد کرده بودند با اونها حالا عهدشان قبل از هجرت بود که با پیغمبر عهد کرده بودند که شما بیاید مدینه ما حمایت می‌کنیم از شما اون گونه ای که از زن و فرزند خود حمایت می‌کنیم حامی شما هم هستیم یا در جنگ بدر بود که پیمان بسته بودند که ما مقاومیم یا در جنگ احد بود بهرحال عهدی با خدا بسته بودند یا خیر همین که ایمان آورده اند خود ایمان عهده وقتی که به خدا ایمان آورده اند به پیغمبر مومن اند معناش همینه که ما مصدقیم مومنیم و در پای ایمانمان می‌ایستیم تا آخرین قطرۀ خونمان یا مالمان می‌ایستیم اینها عهدشان این بوده حالا یا قبل از هجرت بوده یا در جنگ بدر بوده یا در جنگ احد بوده یا مطلقا با ایمان چون ایمان آورده اند لازمۀ ایمان همین عهده وَ لَقَد کَانُوا عَاهَدُوا اللهَ مِن قَبلُ لَا یُوَلُّونَ الأدْبَارَ وَ کَانَ عَهدُ اللهِ مَسئُولاً [[12]](#footnote-12)3 با پیمان با خدا شل نباید به این کیفیت باشه که پیمان با خدا مورد پرسش قرار می‌گیرد مورد مؤاخذه قرار می‌گیرد فرمود عهد کرده اید چرا نقض عهد می‌کنید؟ الَّذِینَ یَنقُضُونَ عَهدَ اللهِ مِن بَعدِ مِیثَاقِهِ [[13]](#footnote-13)4 مردمی که پیمان با خدا را نقض می‌کنند اینها سخت مورد اخذ و عِقاب قرار می‌گیرند بعد فرمود به این مردم بگو که فرار از میدان جنگ نفعی به حال شما ندارد عاقبت خواهید مُرد یا در بستر بمیرید یا در میدان جنگ بمیرید بهرحال می‌میرید منتهی بهترین مرگ ها مرگ شهادته که در میدان جنگ و در رکاب رسول اکرم باشید قُلْ لَنْ یَنفَعَکُمُ الفِرَارُ إِنْ فَرَرْتُم مِنَ المَوتِ أَوِ القَتلِ[[14]](#footnote-14)5 بگو هرگز فرار نفعی به حال شما نخواهد داشت از مرگ می‌گریزید یا از قتل می‌گریزید می‌خواهید کشته نشوید یا می‌خواهید نمیرید این که ممکن نیست مرگ همیشه دنبال شما هست بر فرض اینکه از میدان جهاد هم فرار کردید به خانه رفتید در خانه خواهید مُرد حالا یا شما را می‌کشند یا خودتان می‌میرید بر فرض هم زنده بمانید این چند روزی با ذلت باید زندگی کنید اسیر دست دشمن نباشید با خفت و بدبختی زندگی کنید باز هم بمیرید آیا این درسته؟ قُلْ لَنْ یَنفَعَکُمُ الفِرَارُ إِنْ فَرَرْتُم مِنَ المَوتِ أَوِ القَتلِ از مرگ و از کشته شدن گریختن نفعی به حال شما ندارید وَ إِذاً لَا تُمَتَّعُونَ إِلَّا قَلِیلاً [[15]](#footnote-15)6 بر فرض اگر بگریزید اندک مدتی می‌توانید از این زندگی بهره ای ببرید چقدر می‌خورید مثلا؟بگید خدا رحم کرد نمردم موندم چیکار کنم مثلا؟شام بخورم فردا صبحانه بخورم که اگر می‌مرد اونها را کی می‌خورد مثلا؟آیا فقط برای استمتاع و بهره بردن اندکی از این دنیا می‌خواهید بمانید؟ وَ إِذاً لَا تُمَتَّعُونَ إِلَّا قَلِیلاً \* قُل مَن ذَا الَّذِی یَعصِمُکُم مِنَ اللهِ اصلا مگر به ارادۀ خدا مربوط نیست حیات و مرگ شما؟ خدا بخواد اراده کند شما را می‌میراند حالا هر کجا که باشید بخواد اراده کند شما را حفظ می‌کند دشمن هم بیاد شما را حفظ می‌کند اگر مشیت خدا بر حفظ شما تعلق گرفته همۀ عالم هم دست به دست بدهند نخواهند توانست شما را از بین ببرند اگر ارادۀ او بر مرگ شما تعلق گرفته هر چه هم فرار کنید باز هم سراغ شما هست کُلُّ نَفسٍ ذَائِقَةُ المَوتِ [[16]](#footnote-16). قُل مَن ذَا الَّذِی یَعصِمُکُم مِنَ اللهِ بگو چه قدرتی می‌تواند شما را از ارادۀ خدا و مشیت خدا حفظ کند إِنْ أَرَادَ بِکُم سُوءاً أَوْ أَرَادَ بِکُم رَحْمَةً [[17]](#footnote-17) اگر بخواد به شما شری برساند هیچ قدرتی مانع نمی‌شود بخواد به شما رحمتی برساند هیچ قدرتی نمیشه مانع بشه إِنْ أَرَادَ بِکُم سُوءاً أَوْ أَرَادَ بِکُم رَحْمَةً وَ لَا یَجِدُونَ لَهُم مِن دُونِ اللهِ وَلِیّاً وَ لَا نَصِیراً [[18]](#footnote-18) جای خدا را هیچ چیزی نمی‌تواند پر کند کسی جز خدا نمی‌تواند سرپرست انسان باشه یا یاور انسان باشه وَلِیّاً وَ لَا نَصِیراً ولی اون کسی ست که اختیار دار انسان است سرپرست دار انسان است نصیر اون کسی ست که نه انسان خودش هم کار می‌کند ولی او یاور انسان است کمک می‌رساند در نصرت خود انسان کار می‌کند دیگری کمکش می‌کند در ولایت نه بطور مطلق در اختیار او قرار می‌گیرد اوست که او را می‌چرخاند و می‌گرداند اداره اش می‌کند تر و خشکش می‌کند اونی که ولایت دارد بر شما خداست جز خدا کسی را نمی‌توانید ولی خود بگیرید که به ارادۀ مستقل او تحت تصرف او باشید و هم نصیر اگر خدا بخواد کمک به شما نرساند هیچ قدرتی قادر بر نصرت نیست لَا یَجِدُونَ لَهُم مِن دُونِ اللهِ وَلِیّاً وَ لَا نَصِیراً ولذا در میان اونها افرادی واقعا مومن صادق بودند که حذیفه در این جریان مومن صادق بود که وقتی رسول اکرم در میان جمعش در جنگ احزاب فرمود که کسی در میان شما هست که برود در لشکرگاه دشمن شب بود شب تاریک و خیلی هم بحرانی بود جریان و کسی هست برود در لشکرگاه دشمن از اون خبری بیاورد برای ما تنها حذیفه از جا برخاست گفت من می‌روم یا رسول الله فرمود به شرطی که هیچ کار نکنی فقط بروی در لشکرگاه دشمن کسب اطلاع کنی که چه جریانی دارند برگردی اون میگه من رفتم از لشکرگاه مسلمانان جدا شدم رفتم و خیلی هم شب تاریک بود و ظلمت بود و میدان جنگ و از همه طرف خوف و خشیت بود بهرحال خودم را رساندم به لشکرگاه اونها و دیدم باد و طوفان سختی بنا کرده وزیدن اونجا می‌وزید این باد و طوفان که دیدم تمام زندگی اش را بهم ریخته خیمه ها را بهم ریخته و دیگ ها را که سر آتش بودند واژگون کرده آتش ها را خاموش کرده و اسب ها و شتر ها و همه توش در بیایان متواری دیدم خیلی به سختی افتادند اینها و همه جمع شدند در خیمه بزرگی که اونجا مرکزشان هست خودم را آهسته رساندم به اونجا و داخل خیمه شدم دیدم خیمه هم تاریکه و ابوسفیان هم صحبت می‌کند برای اونها من داخل جمعیت نشستم ابوسفیان به اونها گفت که من احتمال میدم کسی از طرف مسلمان ها آمده باشه جاسوسی باشه برای اینکه مطمئن باشیم کسی نیست هر کدام از شما از بغل دستی بپرسه تو کی هستی اسمش را بگه که بشناسیم اون را حذیفه گفت تا دیدم این را گفت من پیشدستی کردم زدم به زانوی اون بغلی گفتم تو کی هستی گفت به بغلیش گفتم گفت کسی از من نپرسید تو کی هستی زرنگی اینجا کردم بعد حرفش را زد گفت جریان این شده و مثل اینکه زمینه برای ما مساعد نیست باد و طوفان وزیده به این کیفیت دیگه اسب های ما شتر های ما پراکنده شدند و نمی‌توانیم ما مقاومت کنیم بهتر اینه که فرار کنیم اینو گفت و پایین اومد از مسندش فرار کردند دیدم خودش آمد به مرکب خودش سوار بشه به قدری عجله می‌کرد شتاب زده بود هنوز باز نکرده بود اون دست شتر را سر سپاه ایستاده بود این شتر و هر چه می‌کرد راه نمی‌رفت من گفتم جای خوبیه الان با تیر بزنم او را جای خوبیه تا تیر به کمان گذاشتم یادم آمد رسول اکرم گفته بود این کار را نکن تو هیچ کار نکن فقط برو کسب اطلاع کن و برگرد منم خواستم طبق دستور پیغمبر اکرم عمل کرده باشم مومن صادق هم همینه دستور منظوره به سلیقه عمل نکنه خب سلیقه اینجا این بود دیگه دشمن سر سخته فرماندۀ لشکر دشمنه الان جای زدن اوست دیگه گفت خواستم که بزنم فرصت هم که مغتنم بود ولی چون رسول اکرم فرموده بود کار دیگه انجام نده طبق فرمان عمل کردم خبر کردم رسول اکرم و ایشان سجدۀ شکر بجا آوردند بهرحال اونها فرار کردند و این عرض کردم مومن صادقی بود در میان اونها از اون طرف قَد یَعلَمُ اللهُ المُعَوِّقِینَ مِنکُم[[19]](#footnote-19)1 در شماها کسانی هستند که بازدارندگان از جنگند هی تبلیغات سوء دارند که شما را از میدان جنگ باز بدارند اینها معوق اند قَد یَعلَمُ اللهُ المُعَوِّقِینَ مِنکُم از خود شما در خود شما هستند که اینها تبلیغات سوء می‌کنند که شما را از مبارزۀ با دشمن باز بدارند وَ القَائِلِینَ لِإِخوَانِهِم هَلُمَّ إِلَینَا [[20]](#footnote-20)2 یه دسته هم در خارج جبهه اند اونها وقتی به سربازها می‎رسند بهشان می‌گویند بیایید پیش ما از میدان جنگ برگردید پیش ما بیایید و به سلامت بمانید این هر دو را خدا می‌داند هم مُعَوِّقِین را هم اون کسانی که می‌گویند پیش ما بیایید قَد یَعلَمُ اللهُ المُعَوِّقِینَ مِنکُم قَد یَعلَمُ اللهُ المُعَوِّقِینَ مِنکُم اون کسانی که به برادران ایمانیشان می‌گویند بیایید پیش ما وَ لَا یَأْتُونَ البَأْسَ إلَّا قَلِیلاً [[21]](#footnote-21)3 اینها مرد جنگ نیستند وارد میدان جنگ نمی‌شوند مگر اندکی یا ریاعا مثلا از ترس مردم بفهمند ما موافق نیستیم یا ریا کنند در میان مردم إلَّا قَلِیلاً اهل جنگ نیست چرا؟ أَشِحَّةً عَلَیکُم[[22]](#footnote-22)4 اینها به شما بخل می‌ورزند أَشِحَّةً جمع شحیه هست شحیه یعنی بخیل اون کسی که نمیخواد همفکری کند نه با مال نه با جان نه با فکر نمیخواد همراهی کند اینها اینجورند نمیخوان با شما همفکری کنند نه کمک فکری می‌‎کنند نه کمک مالی می‌کنند نه کمک بدنی می‌کنند أَشِحَّةً عَلَیکُم فَإِذَا جَاءَ الخَوفُ [[23]](#footnote-23)5 یه صحنۀ ترس پیش میاد حملۀ دشمن هست می‌ترسند چنان ترس اونها را بر می‌دارد وقتی با تو صحبت می‌کنند به پیغمبر خطاب شده با تو که صحبت می‌کنند چشمشان معلومه که تعادل ندارد در نگاهشان به یمین و یسار می‌چرخد چشمشان از ترس فَإِذَا جَاءَ الخَوفُ رَأَیتَهُم یَنظُرُونَ إِلَیکَ [[24]](#footnote-24)1می‌بینی که به تو نگاه می‌کنند تَدُورُ أَعْیُنُهُم [[25]](#footnote-25)2 چشمشان در حدقه می‌چرخد تعادل ندارد کَالَّذِی یُغْشَی عَلَیهِ مِنَ المَوتِ [[26]](#footnote-26)3 مثل کسی که میخواد جان بدهد آدم در حال جان دادن چه حالی دارد این مردمک چشم در چشم تعادل ندارد به یمین و یسار می‌چرخد اینها اینجورند وقتی که یه صحنۀ جنگ میاد خود را می‌بازند مثل اینکه میخوان بمیرند کَالَّذِی یُغْشَی عَلَیهِ مِنَ المَوتِ اما همین که دشمن فرار کرد رفت جنگ تمام شد اینها تازه طلبکار هم می‌شوند میگه ما هم رزمان شما بودیم مثلا چنین بودیم فَإِذَا ذَهَبَ الخَوفُ وقتی ترس از بین رفت سَلَقُوکُم بِأَلسِنَةٍ حِدَادٍ [[27]](#footnote-27)4 سخنور می‌شوند با زبان های تند و تیز بر شما می‌تازند و می‌گویند ما هم بهره داریم حالا که سفره گسترده شده است و از غنائم جنگی میخوان ببرند اینها هم میان مرد جنگ خود را نشان می‌دهند ما هم جنگیدیم و ما هم با شما بودیم حالا ما را هم از این نمد کلاهی مثلا فَإِذَا ذَهَبَ الخَوفُ سَلَقُوکُم بِأَلسِنَةٍ حِدَادٍ زبان های تند و تیز به کار می‌افکنند با شور و غوغایی شعارهایی هم می‎دهند می‌گویند ما هم با شما بودیم سَلَقُوکُم سَلق به معنای همون تاخت و تاز کردنه آمرانه أَشِحَّةً عَلَی الخَیرِ چون میخوان به منافع مادی برسند حالا دنبال اینکه جنگ تمام شده و از دشمن غنائم گرفته اید میخوان به این اموال برسند أَشِحَّةً عَلَی الخَیرِ کلمۀ خیر در قرآن به اموال هم اطلاق شده خب مال خیره به شرطی که در مسیر خوب بیفته أُولَئِکَ لَم یُؤمِنُوا اینها ایمانی ندارند به مبدأ و معاد فَأَحبَطَ اللهُ أَعْمَالَهُم ولذا اعمال اینها پیش خدا ارزشی نداره حالا هرچند فعالیت کنند داد بزنند دوندگی کنند پیش خدا ارزشی ندارد.چون از ایمان منبعث نیست از منافع مادی منبعثه تا صحنۀ خوف بود می‌ترسیدند می‌گریختند حالا که دیگه جنگ پایان پیدا کرده نه اینها خودشان را طلبکار می‌دانند لَم یُؤمِنُوا فَأَحبَطَ اللهُ أَعْمَالَهُم وَ کَانَ ذَلِکَ عَلَی اللهِ یَسِیراً و این کار بر خدا آسانه که کارهای بی روح را بی ارزش کند هیچگونه پاداشی به کار خشک و بی روح ندهد اینها به قدری مردم ترسویی هستند حالا که احزاب یَحْسَبُونَ الأحزابَ لَم یَذْهَبُوا [[28]](#footnote-28)5 رفته اند فرار کرده اند ولی اونها ترس دارند پوشیدن صدا برخیزد خیال کردن ابوسفیان آمده یک صدای رعدی از عر برخیزد خیال می‌کنند بمباران شده مثلا دوباره دشمن حمله کرده مثلا یَحْسَبُونَ الأحزابَ لَم یَذْهَبُوا می‌پندارند دشمن هنوز نرفته وَ إِنْ یَأتِ الأحزَابُ یَوَدُّوا لَو أَنَّهُم بَادُونَ فِی الأَعْرَابِ [[29]](#footnote-29)6 اینها آرزو می‌کنند که باز هم اگر اونها آمدند حمله کردند اینها فرار کنند بروند در بیابان بماند زندگی کنند تنها از شما دورادور خبر بگیرند که چه شده مطلب اینها علامت بی ایمانی شونه وَ إِنْ یَأتِ الأحزَابُ یَوَدُّوا لَو أَنَّهُم بَادُونَ فِی الأَعْرَابِ اگر دوباره دشمن حمله کند اینها دوست دارند که فرار بکنند بروند در بیابان زندگی کنند یَسْأَلُونَ عَن أَنبَائِکُم دورادور از شما خبر بگیرند جویا بشوند که کارشان به کجا رسید

وَ لَو کَانُوا فِیکُم مَا قَاتَلُوا إلَّا قَلِیلاً [[30]](#footnote-30)1 بود و نبودشان برای شما یکسانه اگر در شماها هم باشند اینها جز ضرر هیچگونه نتیجه ای برای شما ندارند با شما همرزم نمی‌شوند اگر هم بروند بیرون نفعی ضرری برای شما ندارند بودشان نفعی ندارد نبودشان ضرر نداره وَ لَو کَانُوا فِیکُم مَا قَاتَلُوا إلَّا قَلِیلاً از جمله حوادثی که در جنگ احزاب پیش آمده این بود که وقتی حفر خندق می‌کردند چون رسول اکرم سپرده بود هر ده نفری بیست متر را بکنند متصدی حفر خندق باشند هر گروهی اون منطقۀ خودش را می‌کند تا رسیدند به یک تخت سنگی که قابل شکستن نبود هر چه کلنگ می‌زدند این سنگ هم سخت بود هم عظیم بود کنده نمیشد هر کس می‌آمد نمی‌توانست خبر دادند پیغمبر اکرم خودشان تشریف آوردند شخصا آمدند وارد خندق شدند بعد کلنگ را گرفتند بلند کردن برای زدن به اون سنگ کلنگ اول که خورد به سنگ یک قسمتی از سنگ شکست خرد شد یه برقی جستن کرد و فرمود الله اکبر تمام کسانی که اونجا بودند تکبیر گفتند بعد فرمودند که من در پرتاب این جرقه شامات را دیدم قصر پادشاهان شام را دیدم بهمین زودی به تصرف امت من خواهد درآمد کلنگ دوم زدند قسمت دوم سنگ شکست باز یک جرقه ای زد فرمودند الله اکبر یمن و صنعا را دیدم در پرتاب این نور. به همین زودی یمن و صنعا به تصرف امت من خواهد درآمد کلنگ سوم زدند تمام سنگ شکست و خرد شد جرقه ای زد فرمود الله اکبر پادشاهان ایران کاخ های اونها را دیدم بهمین زودی ایران هم به تصرف امت من خواهد درآمد.منافقین که بودند به هم نگاه کردند گفتند چی میگه الان ما در تنگۀ دشمن اسیریم میخواهیم به خانه برویم جرأت نمی‌کنیم در محاصرۀ دشمنیم این میگه شام و یمن و ایران به تصرف امت من خواهد درآمد اون روز می‌خندیدند می‌گفتند اما چندی نگذشت خودشان دیدند این مسئله را خودشان دیدند رسول اکرم در اون جنگ بحرانی احزاب پیشگویی کرد و خود این اعجاز بود خبر از آیندۀ امت خود داد همۀ اینها به تصرف امت من خواهد درآمد و عاقبت هم شد خودشان دیدند هم شام هم یمن هم ایران همه شد یک کشور پهناور اسلامی که اون روز وقتی هارون به ابر می‌گفت که هر جایی می‌خواهی ببار از قلمرو حکومت خارج نخواهی شد حالا هر چه بود یک کشور پهناور اسلامی بود به آفتاب می‌گفت هرجا می‌خواهی بتاب به هر جا بتابی قلمرو حکومت من خواهد بود ولو اینکه به حق اونها خلیفه بودند ولی در عین حال کشور اسلامی به هرجا رسیده بود پرچم توحید را به اهتزاز درآورده بود این پیشگویی پیغمبر اکرم بود که به تصرف امت من خواهد درآمد.

حالا امشب هم که شب نیمۀ شوال است شب شهادت حضرت حمزه علیه السلام است جنگ احد در سال سوم هجری در ماه شوال واقع شده خب خیلی هم به پیغمبر اکرم جنگ احد خیلی فشار آورد بخاطر همین ترک فرمانی بود که جمعی کردند در اونجا که فرموده بودند شما سنگر را نگه دارید از این کوه که نشان داده بود از اینجا کنار نروید حالا چه ما غالب بشویم چه مغلوب بشویم اینجا را رها نکنید اونها رها کردند اول جنگ غالب شدند مسلمین رفتند برای جمع آوری غنائم اونها هم هوس کردند که حالا موقع پول جمع کردنه و رفتند و پول جمع کردند دشمن هم از پشت حمله کرد و در این صحنه شکست زیاد خوردند مسلمان ها شهید زیاد دادند از جملۀ اونها حضرت حمزه علیه السلام بود که عموی پیغمبر اکرم و برادر رضائیش هم بود یعنی از یک زن هر دو شیر خورده بودند پیغمبر اکرم با حضرت حمزه ولذا مورد علاقه اش بود در جنگ احد وقتی که آمد برود به میدان جنگ حضرت بغل کرد آغوش را باز کرد او را در بغل گرفت حضرت حمزه را و پیشانی اش را بوسید گویی که آخرین باری ست که حضرت حمزه را خواهد دید و رفت و به شهادت رسید وضع فجیعی هم شد یعنی اون زن ابوسفیان هند مادر معاویه یه کینه ای داشت از رسول اکرم و امیر علیه السلام و حمزه چون دستش به اونها نرسید خواست با حمزه عقدۀ قلبش را خالی کند ولذا آمد کنار جسد حضرت حمزه دستور داده بود بشکافند پهلویش را و جگرش را بیرون کشیده بودند و مثله کردن یعنی بینی بریده اند لبها را بریده اند گوش ها را بریده اند خب این وضع خیلی فجیع بود به این کیفیت که رسول اکرم وقتی خودشان آمدند کنار جسد فرمودند سخت ترین موقف برای من این موقفه یعنی در هیچ جا نایستاده ام به این درجه شدت مصیبت دیده باشم بعد هم همه شنیده ایم که خواهرش می‌خواست بیاد بدن برادر را ببیند رسول اکرم مایل نبودند که صفیه خواهر حمزه بیاد به این کیفیت مشاهده کند ولذا اول عبا را برداشتند روی جسد حمزه علیه السلام انداختند و پاهاشان قامت چون بلند بود علف های بیابان را چیدند پوشاندند بعد فرمود صفیه بیاد کنار بدن دیگه بدن را مثله را شده نبیند راوی نقل می‌کند والله لَا أَنسی زینب بنت علی به خدا قسم یادم نمی‌رود اون صحنه ای را که دختر امیر المومنین آمده بود در زمین کربلا وَ هِی تَنَالِی بِصوتٍ عَظِیمٍ وَ قَلبٍ کَئِیبٍ یَقرَءُ القَلب ناله ای داشت که دل ها را می‌سوزانید وَ هِیَ تُنَادِی یا رَسول الله صَلَّی علیک مَلیک السَّمَاء هذا حسینٌ مرمَّلٌ بالدِّمَاء مُنقَطَعُ الأعضَاءِ مَسلوبُ العِمامة وَ الرِّدَاء

پروردگارا به حرمت رسول اکرم و آل اطهارش در فرج امام زمان تعجیل بفرما

گناهان ما را بیامرز

توفیق عبودیت به همۀ ما عنایت بفرما

حسن عاقبت به همۀ ما کرم بفرما

رحم الله من قرء فاتحة مع الصلوات

1. 1.سورۀ احزاب، آیۀ 14 [↑](#footnote-ref-1)
2. 2. سورۀ احزاب، آیۀ 11 [↑](#footnote-ref-2)
3. 1. سورۀ احزاب، آیۀ 11 [↑](#footnote-ref-3)
4. 2. سورۀ عنکبوت، آیۀ 29 [↑](#footnote-ref-4)
5. 3. سورۀ عنکبوت، آیۀ 3 [↑](#footnote-ref-5)
6. 4. همان [↑](#footnote-ref-6)
7. 5. سورۀ احزاب، آیۀ 13 [↑](#footnote-ref-7)
8. 6. همان [↑](#footnote-ref-8)
9. 7. همان [↑](#footnote-ref-9)
10. 1. سورۀ احزاب، آیۀ 14 [↑](#footnote-ref-10)
11. 2. سورۀ احزاب، آیۀ 15 [↑](#footnote-ref-11)
12. 3. همان [↑](#footnote-ref-12)
13. 4. سورۀ بقره، آیۀ 27 [↑](#footnote-ref-13)
14. 5. سورۀ احزاب، آیۀ 16 [↑](#footnote-ref-14)
15. 6. همان [↑](#footnote-ref-15)
16. . سورۀ عنکبوت، آیۀ 57 [↑](#footnote-ref-16)
17. . سورۀ احزاب، آیۀ 17 [↑](#footnote-ref-17)
18. . همان [↑](#footnote-ref-18)
19. 1. سورۀ احزاب، آیۀ 18 [↑](#footnote-ref-19)
20. 2. همان [↑](#footnote-ref-20)
21. 3.همان [↑](#footnote-ref-21)
22. 4. سورۀ احزاب، آیۀ 19 [↑](#footnote-ref-22)
23. 5. همان [↑](#footnote-ref-23)
24. 1. سورۀ احزاب، آیۀ 19 [↑](#footnote-ref-24)
25. 2. همان [↑](#footnote-ref-25)
26. 3. همان [↑](#footnote-ref-26)
27. 4. همان [↑](#footnote-ref-27)
28. 5. سورۀ احزاب، آیۀ 20 [↑](#footnote-ref-28)
29. 6. همان [↑](#footnote-ref-29)
30. 1. سورۀ احزاب، آیۀ 20 [↑](#footnote-ref-30)